

Explanation of The Semantics of Non-cognitivism and The Frege-Geach Problem

Seyyed Mohammad Ali Hojati*

Mohammad Hassan Arjmandi**

Abstract

The “Frege-Geach problem” is one of the most challenging problems against the non-cognitivist view. The crisis is rooted in Ayer’s view. While affected by the main thesis of logical positivists –i.e., the verifiability principle, Ayer showed that moral propositions are neither analytic, necessarily true, nor experimental so that their truth rests on reality. He concluded that such propositions are deprived of propositional content and so truth-valueless. His suggested semantics is widely accepted among moral non-cognitivists and today is called ‘nonrepresentational semantics’, one of the negative principles in non-cognitivism. Using the linguistic-logical approach, Searle and Geach, independent from each other, formalised a problem by which non-descriptive semantics for moral judgments fundamentally have undergone criticism. However, this was not the end of the story since the process of responding to the challenge showed that the main source of the problem does not reside in what Geach said, but is rooted in a conspicuous semantics of complex moral judgments in which the moral judgments are embedded. Hence, the problem has confronted a more complicated form, the ‘embedded problem’.

Keywords: moral expressivism, performative utterance, speech act, semantic completeness, compositionality, logical adequacy.

* Professor, Dept. of Philosophy, Tarbiat Modares University (Corresponding Author), hojatima@modares.ac.ir

** M.A. of Philosophy (Logic) Dept. of Philosophy, Tarbiat Modares University.

mohammadhassan_arj@yahoo.com

Date received: 21/11/2024, Date of acceptance: 23/02/2025



تبیین معناشناسی ناشناخت گرایانه و مسئله فرگه-گیچ

سید محمد علی حجتی*

محمد حسن ارجمندی**

چکیده

«مسئله فرگه-گیچ» یکی از چالش بر انگیزترین مسائلی است که معناشناسی ناشناخت گرایان را دچار بحران کرده است. این بحران از آن جا ناشی شد که آیر متاثر از اصل تحقیق پذیری نشان داد گزاره های اخلاقی نه گزاره های تحلیلی هستند و نه گزاره های تجربی. او نتیجه گرفت آنها، فاقد محتوای گزاره ای (معنا) بوده و صدق و کذب پذیر نیستند. از این ایده معنا شناختی اینک ذیل عنوان «نابازنمود گرایی معناشناختی» یاد می شود. سرل و گیچ مبتنی بر رویکردی زبان شناختی-منطقی مسئله ای را صورت بندی کردند که معناشناسی ناشناخت گرایان را به شکلی بنیادین به نقد می کشید. اما این پایان کار نبود. فرآیند پاسخ گویی به چالش نشان داد که ریشه ای اصلی مشکل ارائه یک معناشناسی منقح از جملات مرکب و پیچیده ای است که احکام اخلاقی (متعهد به اصل نابازنمودگرایی) را درون خود جای داده اند؛ از این رو مسئله صورتی بغرنج تر به خود گرفت، مسئله درونه ای.

کلیدواژه ها: ابراز گرایی اخلاقی، اظهارات انجام گرانه، کنش گفتار، صحت معناشناختی، ترکیب مندی، کفایت منطقی.

* استاد گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، hojatima@modares.ac.ir

** کارشناسی ارشد فلسفه (منطق)، دانشگاه تربیت مدرس، mohammadhassan_arj@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۵



۱. مقدمه

در این مقاله به تبیین دقیق مسئله فرگه-گیچ (The Ferge-Geach problem) و تحلیل موشکافانه چالشی می‌پردازیم که برای معناشناسی ناشناخت‌گرایی (non-cognitivism) اخلاقی پدید آورد. خواننده محترم باید بداند بدون درک و دریافتی عمیق از صورت اولیه مسئله و تحول آن و آگاهی دقیق از محل نزاع، نه به فهمی درست از معناشناسی‌های (ابرازگرایانه) (expressivism) ناشناخت‌گرایان پس از ۱۹۸۰ و (بالتبع) نه به درکی صحیح از پاسخ‌های ارائه شده توسط آنها به مسئله فرگه-گیچ، نائل خواهد آمد.^۱ باید دانست مقاله‌هایی که اخیراً در این موضوع نگارش می‌یابد به صورت اولیه آن توجهی ندارند و با توجه به سیر تحول فلسفه زبان در قرن پیش به تبیین شکل نهایی آن یعنی مسئله درونه‌ای می‌پردازند. به عنوان مثال جک وودز (Jack Woods) با تئوری‌های زبان شناختی گرایس مستقیماً مسئله‌ی درونه‌ای را کاویده است (woods, 2018). از این رو موضوع این مقاله بسیار اهمیت می‌یابد.

دو ادعای سلبی را می‌توان مولفه‌های اصلی تمام نحله‌های ناشناخت‌گرایی دانست:

الف- اصل ناشناخت‌گرایی روان‌شناختی (psychological noncognitivism): آن حالت ذهنی که جزء شکل دهنده پذیرش مدعای اخلاقی است واقعاً یک حالت شناختی (از جنس باور) نیست.

ب- ناباز نمودگرایی معناشناختی (semantic Nonrepresentational) جملات (به ظاهر) خبری اخلاقی اساساً کارکرد بازنمایی یا توصیف جهان را به شیوه سایر جملات خبری ندارند و معنای آنها (دست کم در وهله نخست) بازنمودی نیست.

از آنجا که این دو ادعا سلبی است، بی‌درنگ دو پرسش پیش می‌آید: چه نوع حالات ذهنی را باور اخلاقی بنامیم؟ کارکرد و معنای جملات اخلاقی چیست؟ (ون روجین ۱۳۹۹: ۲۶۱-۲۶۰)

با نگاهی گذرا به تاریخ فرا اخلاق، دانشی که احکام و ویژگیهای اخلاقی را مورد مذاقه‌های هستی‌شناختی معرفت‌شناختی، معناشناختی و روانشناختی قرار می‌دهد، می‌توان ناشناخت‌گرایی را به دو دوره تقسیم نمود:

۱. ناشناخت‌گرایی اولیه که چهره‌های اصلی آن آیر (Ayer)، استیونسون (Stevenson) و

هر (Hare) هستند که به ترتیب معرفت‌نحله‌های فرعی عاطفه‌گرایی (Emotivism)،

احساس‌گرایی^۲ و توصیه‌گرایی (prescriptivism) اند.

تبیین معناشناسی ناشناخت ... (سید محمد علی حجتی و محمد حسن ارجمندی) ۵

۲. ناشناخت‌گرایی جدید یا ابرازگرایی که دهه هشتاد قرن قبل با ایده شبه واقع‌گرایی (Quasi-realism) بلکبرن مبتنی بر پیش فرض‌های هیومی، معناشناسی آیری از احکام اخلاقی و پاسخ‌های مک‌داول به خطا‌نگاری مکی و با تولید یک معناشناسی جدید از جملات اخلاقی شکل گرفته، ذیل عناوین ابرازگرایی هنجارمند (Norm-Expressivism) و ابرازگرایی نقشه‌محور (Plan-Expressivism) توسط گیبارد (Gibbard) ادامه یافت (van Roojen, 2024) و در حال حاضر جریان غالب ناشناخت‌گرایی به شمار می‌آید تا جایی که امروزه ناشناخت‌گرایی را با نام ابرازگرایی می‌شناسند، هر چند اصل نامیرائی ایده‌های فلسفی بر فراخلاق نیز حاکم است و سایر نحله‌های فرعی ناشناخت‌گرایی هم، هنوز قائلان و طرفدارانی دارد و مورد جرح و تعدیل و نقض و ابرام‌هایی قرار می‌گیرد.

باید دانست این دسته بندی‌ها دقیقاً بر اساس پاسخ‌های ایجابی‌ای شکل گرفت که ناشناخت‌گرایان به دو پرسش فوق خصوصاً پرسش دوم داده‌اند. به تعبیر دیگر اختلافات نحله‌های ناشناخت‌گرایی، اصولاً اختلافاتی معناشناختی (سمانتیکی) است.

پاسخ ایجابی آیر در باب چیستی احکام اخلاقی را به اجمال می‌توان اینگونه بیان کرد که وی این جملات را تنها نوعی ابراز عاطفه و احساسات گوینده (و نه حتی گزارش آن‌ها) اعلام کرد و از این رو است که امروزه عاطفه‌گرایی آیری را «ابرازگرایی اولیه» می‌نامند. پاسخی که البته با پاسخ ایجابی دیگر نحله‌های ناشناخت‌گرایی تا ۱۹۸۰ یعنی احساس‌گرایی استیونسون که احکام اخلاقی را جملاتی انگیزاننده و توصیه‌گرایی عام (Universal prescriptivism) هرکه احکام اخلاقی را فرمان‌هایی عام به شمار می‌آورد، تمایزی ماهوی داشت. عاطفه‌گرایی آیری در این میان از آن رو اهمیتی ویژه دارد که بعدها خاستگاه سنت ابرازگرایی اخلاقی قرار گرفت. سنتی که به جریان غالب ناشناخت‌گرایی از ۱۹۸۰ به بعد تبدیل شد و اساساً در جهت پاسخ‌گویی به چالش معناشناختی مسئله فرگه - گیچ شکل گرفت و تا زمان حاضر در حال تنقیح، تکمیل بسط و گسترش می‌باشد. بدین خاطر است که فهم عاطفه‌گرایی آیری بیش از سایر نحله‌های ناشناخت‌گرایی خواننده را به درکی درست از پاسخ‌های مسئله فرگه - گیچ نائل می‌کند و در این مقاله بخشی مجزا را به خود اختصاص داده است.

از طرفی دیگر، فهم مولفه اصلی ابرازگرایی اخلاقی یعنی معناشناسی خاص آن بدون درکی صحیح از بستر تکون این معناشناسی یعنی فلسفه تحلیلی و چرخش زبانی در آن، خصوصاً

فلسفه تحلیل زبان ممکن نیست. از این رو آن معناشناسی را از این منظر نیز، باید مورد تجزیه و تحلیل قرارداد.

توضیح آنکه سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۸۰ یعنی فاصله میان آیر و بلکبرن، مقارن است با چرخش زبانی در سنت فلسفه تحلیلی که دستاوردهای آن بازتابی تعیین کننده در دیگر شاخه‌های فلسفه داشته است. شاید این ادعا گزاف نباشد که چرخش زبانی، در میان همه زیر شاخه‌های فلسفه تحلیلی، بیشترین تاثیر را بر فرا اخلاق و بحث اصلی آن یعنی معناشناسی زبان اخلاق گذاشته است، تا آنجا که بلکبرن خود اذعان کرده است که نقش فیلسوفان تحلیل زبان در تنقیح معناشناسی ناشناخت‌گرایان را نمی‌توان نادیده گرفت (Blackburn, 1993). اینکه زبان اخلاق زبانی کاربردی است و جملات اخلاقی، جملاتی انجام گرانه یا کنش گفتار هستند، دقیقاً بازتاب چرخش زبانی خصوصاً نحله فلسفه تحلیلی زبانی در زبان اخلاق است، از این رو در بخشی از همین مقاله و با تفصیلی بیشتر به واکاوی آن پرداخته خواهد شد.

۲. عاطفه‌گرایی آیری

پیش از ورود به بحث محتوایی در باب عاطفه‌گرایی آیر دو موضوع را باید مد نظر داشت. اول آنکه آیر را نباید فیلسوف اخلاقی در نظر گرفت که مستقلاً به مباحث اخلاقی پرداخته است بلکه او را باید پوزیتیویستی منطقی به شمار آورد که پایبند به اصل تحقیق‌پذیری است که احکام اخلاقی ظاهراً در مقابل آن قرار می‌گیرند و آن را نقض می‌کنند. بنابراین، او در صدد ارائه تحلیلی از این احکام است که منجر به نقض اصل تحقیق‌پذیری نشود. دوم آنکه آیر در جواب منتقدان، در مقدمه طبع دوم کتابش، زبان، حقیقت و منطق (که آن را با توجه به نقد ها به طبع اول کتاب نگاشت) یادآوری می‌کند: البته من منکر آن نیستم که در طرح این نظریه در صدد حفظ موضع فلسفی (پوزیتیویسم منطقی) خود از تناقض بوده‌ام ولی (راس و دیگران) چنان با نظریه‌ام برخورد می‌کنند که گویی "صرفاً" نتیجه اصل تحقیق‌پذیری است. آیر چنین چیزی را انکار می‌کند و می‌گوید: "حتی اگر اصل تحقیق‌پذیری رد شود بازهم دلایلی قوی به سود پذیرش نظریه عاطفی او در باب اخلاق در دست است". (بزرگمهر، ۱۳۸۴: ۲۱۶). جالب است حدود چهل سال بعد آیر در مصاحبه با مکی صحت تمام ادعاهای پوزیتیویستی، از جمله اصل تحقیق‌پذیری، مطرح شده در کتابش را مورد تردید قرار می‌دهد اما همچنان اذعان می‌کند هنوز به بخش اخلاق آن پایبند است. (فولادوند، ۱۳۷۴ فصل پوزیتیویسم منطقی و میراث آن)

دیدگاه کلی آیر مبتنی بر اصل تحقیق‌پذیری را به اجمال می‌توان اینگونه بیان کرد: هر گزاره معنادار یا گزاره‌ای تحلیلی است که در این صورت ضرورتاً صادق است و صدق آن مبتنی بر واقعیتی تجربی نیست، یا گزاره‌ای تجربی است که هم معنا و هم صدق و کذبش را از طریق تحقیق تجربی کسب می‌کند. بنا بر این، احکام اخلاقی تنها در صورتی معنا دارند که ذیل یکی از این دو مقوله قرار گیرند.

به وضوح احکام اخلاقی تحلیلی نیستند اما هنوز می‌توان با مبنایی آیری معناداری آنها را پذیرفت، اگر آنها را تحلیلی واقع‌گرایانه کنیم یعنی تحلیلی طبیعت‌گرایانه یا ناطبیعت‌گرایانه (به تعبیر آیر مطلق‌گرایانه). آیر نشان می‌دهد راه بر هر دو تحلیل مسدود است. اگر کسی مطابق تحلیلی طبیعت‌گرایانه «خوبی» را به حداکثر لذت (به تعبیر آیر تحلیل نفع‌گرایانه) یا مورد پسند عموم (به تعبیر آیر تحلیل ذهن‌گرایانه) تحلیل کند مطابق پیشفرض آیر فلان کار خوب است با معنا خواهد بود زیرا هم حداکثر لذت و هم اجماع عموم را می‌توان تحت تحقیقی تجربی قرار داد. وی در رد تحلیل اول به استدلالی مشابه استدلال پرسش گشوده مور متوسل می‌شود و بیان می‌کند ترکیباتی چون لذت بد یا مورد پسند عوام نادرست حقیقتاً ترکیباتی خود متناقض نیستند بنابراین، نمی‌توان ویژگی اخلاقی خوب را به این ویژگی‌های طبیعی فرو کاست. اما درباب تحلیل دوم، وی ابتدا در توضیح آن می‌نویسد: "مطلق‌گرایی یعنی این دیدگاه که گزاره‌های ارزشی برخلاف گزاره‌های تجربی روزمره نمی‌توانند از راه مشاهده بررسی و تحقیق شوند، بلکه صرفاً از طریق یک شهود عقلانی اسرارآمیز است که قابل بررسی‌اند" (به نقل از وارنوک ۱۳۸۰: ۱۰۶) و در رد آن متوسل به اختلاف ارای اخلاقی می‌شود و می‌پرسد: اگر در باب گزاره‌ای تجربی دچار اختلاف شویم رجوع به عالم خارج مرجعی برای حل اختلاف است ولی با این تحلیل از احکام اخلاقی مرجع فیصله بخش اختلافات اخلاقی چه خواهد بود؟ پس از رد دو دیدگاه، آیر باید تفسیر خود از احکام ارزشی را بیان کند.

وی می‌نویسد "وظیفه ما این است که تفسیری از احکام ارزشی ارائه کنیم که هم فی‌نفسه رضایت‌بخش باشد و هم با اصول تجربه‌گرایی سازگار" (همان، ۱۰۵). او این دیدگاه ناطبیعت‌گرایانه موری مبنی بر تحلیل ناپذیر بودن مفاهیم اخلاقی را می‌پذیرد اما دلیل آن را، متفاوت با مور، مفهوم حقیقی نبودن آنها ذکر می‌کند و مفاهیم اخلاقی را مفهوم‌نما (Pseudo concept) اعلام می‌کند و در پی آن به نتیجه اصلی نظریه‌اش می‌رسد: احکام اخلاقی بی‌معنا و بالتبع صدق و کذب‌ناپذیرند. او موضع معناشناختی خود در قبال این احکام را اینگونه توضیح می‌دهد:

حضور نمادی اخلاقی در یک گزاره چیزی به محتوای واقعی آن نمی‌افزاید. اگر من به کسی بگویم "شما با سرقت آن پول‌ها کار نادرستی کردید" چیزی بیش از این نگفته‌ام که فرضاً به صرف گفتن "شما آن پول‌ها را سرقت کرده‌اید" گفته بودم و در افزودن اینکه این عمل نادرست است صرفاً ناخرسندی اخلاقی خودم نسبت به آن عمل را ابراز کرده‌ام (همان، ۱۰۶).

این فقره را می‌توان نقطه عطف معناشناسی‌های ابرازگرایانه نامید و بدین سبب عاطفه‌گرایی را «ابرازگرایی اولیه» نامیده‌اند.^۳

توضیح آنکه یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که پاسخ آن را می‌توان از مؤلفه‌های تعریف یک مکتب فرا اخلاقی به شمار آورد این پرسش است که: در سطح زبان، احکام اخلاقی چه ماهیتی دارند؟ اجمالاً پاسخ سلبی شناخت گرایان که بر آن توافق دارند را می‌دانیم: این جملات علیرغم صورت دستوریشان توصیفی-اخباری نیستند و "ساخت دستوری بنیادین آنها (هرچه هست) بیانگر گزاره نیست" (جویس، ۱۳۹۶: ۴۷) (اصل نابازنمود گرایی معناشناختی).

اولین پاسخ ایجابی به این پرسش را آیر در پاراگراف فوق بیان کرد. مطابق با رأی او، ما با به کارگیری جملات اخلاقی تنها عواطف و احساسات‌مان را ابراز و نه گزارش می‌کنیم. دو عکس‌العمل زبانی‌تان را در برابر مثنی که بر صورت شما وارد آمده در نظر بگیرید یکی "آخ" و دیگری "در صورتم درد زیادی را احساس می‌کنم". اولین عکس‌العمل زبانی‌تان آشکارا غیر توصیفی است. قابل تعریف نبوده چرا که بر ویژگی‌های اشیا دلالت ندارد لذا صدق و کذب بردار نیست. این عبارت زبانی تنها ابراز احساسات است و بس. اما جمله دوم آشکارا توصیفی و گزارشی است از واقعیتی که می‌تواند درست یا نادرست باشد. چرا که "درد بسیار داشتن" به یک مفهوم دلالت می‌کند و مفاهیم قابل تحلیل‌اند و جملات شامل آنها صدق و کذب‌پذیر. تمایز ابراز کردن و گزارش کردن از تمایلات را در معناشناسی ابراز گرایانه همواره باید مدنظر داشت. بنابراین مطابق با آرای آیر، شکل کتبی دقیق جملات "دزدی بد است" و "وفای به عهد خوب است" به شکل: دزدی!!! و وفای به عهد!!! می‌باشد که شخصی آنها را با تُن صدایی خاص و در بافتی خاص چنان اظهار کند یا (مثلاً) دستانش را به نحوی تکان دهد که در اوّلی احساسات منفی‌اش به دزدی و در دوّمی احساسات مثبتش به وفای عهد ابراز شود. معمولاً آن را چنین بیان می‌کنند: هو به دزدی. آفرین به وفای به عهد و این نظریه را به واسطه رأی معنا شناختی‌اش نظریه «هو _ آفرین» می‌نامند. به تعبیر دیگر، جملات به ظاهر خبری اخلاقی معنای

بازنمودی ندارند و به هیچگونه‌ای جهان را بازنمایی نمی‌کنند. آنها شبیه آخ به هنگام درد و آه به هنگام رنجند.

همچنانکه دیده می‌شود، پاسخ معناشناختی آیر دوئمره مهم برای معناشناسی اخلاقی، خصوصاً نحله‌های ناشناخت‌گرایانه به بار آورد. اول آنکه در فهم گزاره‌های اخلاقی وجه کاربردی زبان، جایگزین وجه دستوری آن شد. کاری که با فرمان اعلام کردن گزاره‌های اخلاقی ظاهراً اخباری با کارنپ شروع شده بود. دوم آنکه تحلیل دقیق از معناشناسی آیر نشان می‌دهد ما با اظهارات اخلاقی گویا بیشتر مبادرت به انجام عملی می‌کنیم، ابراز احساسات، تا بیان گفته‌ای و این راه را بر اینکه گزاره اخلاقی کنش گفتار تعریف شود باز کرد. از نظریه آیر دو نتیجه دیگر نیز به دست آمد: ۱- امتناع اختلاف اخلاقی ۲- امتناع استدلال اخلاقی. که هر دو نتیجه با پدیدارشناسی اخلاق یا درک عرفی از آن در تضاد است. "ایرادی که در آن زمان با شدت تمام به مخالفت با این طرز تفکر اقامه می‌شد این بود که چنین طرز تفکری این تهدید را به همراه دارد که ریشه عقلانیت در اخلاق را می‌خشکاند" (وارنوک، ۱۳۶۸: ۲۶) و "به همین خاطر راس در کتاب مبانی اخلاق نظریه عاطفی آیر را کوششی در جهت بی‌اعتبار کردن اخلاق قلمداد می‌کند که اگر به سبب مقتضیات عام پوزیتیویسم منطقی نبود هرگز کسی زیر بار آن نمی‌رفت" (وارنوک، ۱۳۸۰). آخرین نکته در باب آیر آنست که او وجه پدیدارشناسانه اخلاق یعنی اینکه عموم مردم خوشی و خوبی را در زیست اخلاقی جستجو می‌کنند چگونه توجیه می‌کند. پاسخ آیر آنست که این وجه از اخلاق شعبه‌ای از شعب روانشناسی و جامعه‌شناسی است و پاسخ به این موارد را باید در این دو علم جستجو کرد. نزد آیر آنچه فلسفه اخلاق را تشکیل می‌دهد قضایای مربوط به تعریف اصطلاحات اخلاقی است و بس؛ از این رو نوشت: کل فلسفه اخلاق را می‌توان پشت یک کارت پستال جای داد. (مک ناتن، ۱۳۸۳: ۲۶)

۳. چرخش زبانی و معناشناسی اخلاق

شاید این عبارت جیمز سیاس (James Sias) در ابتدای مقاله‌اش برای دایره المعارف فلسفه با عنوان «ابراز گرایی اخلاقی» بتواند تا اندازه‌ای نقش بی‌بدیل فلسفه (تحلیل) زبان را در تحول اندیشه‌های ناشناخت‌گرایانه باز نمایی کند:

به طور کلی اصطلاح ابراز گرایی به خانواده‌ای از دیدگاه‌ها در فلسفه زبان ارجاع دارد که بر اساس آنها معانی ادعاهای حوزه‌ای خاص از گفتمان باید بر حسب وضعیت‌های ذهنی غیر شناختی‌ای که آن ادعاها ابراز می‌کنند، درک و فهم شود^۴

یعنی ابرازگرایی را علی‌الاصول موضوعی زبانشناختی معرفی می‌کند. بزرگترین دستاورد فلسفه تحلیلی قرن بیستم را چرخش زبانی در فلسفه عنوان می‌کنند، بنابراین، انعکاس این تحول در فلسفه اخلاق به مثابه زیر شاخه‌ای از فلسفه تحلیلی و برجسته شدن مباحث فلسفه (تحلیل) زبان در آن بسیار طبیعی است.

اما سهم فلسفه‌های (تحلیل) زبانی در ناشناخت‌گرایی اخلاقی و نحله‌های نهایی آن یعنی نسخه‌های گوناگون ابراز گرایی، عمدتاً به خاطر معضله‌های پیچیده معناشناختی‌ای که راه حل‌های مسأله فرگه - گیچ پدید آورد، بسیار بیشتر از دیگر شاخه‌های فلسفه تحلیلی است. در تاریخ فلسفه زبان می‌توان از دو رشته از تحولات سراغ گرفت:^۵

یک رشته با ویتگنشتاین اول آغاز شد و با کارهای کارنپ، کواین و دیویدسون ادامه یافت. کار اصلی آنها کاویدن نسبت صدق و معنا بود و معنای گزاره را یافتن شرایط صدق آن تعریف می‌کردند. به تعبیر دیگر از منظر آنها وقتی به معنای یک گزاره دست یافته‌ایم که بدانیم شرایط صدقش چیست. بنابر این سؤال بنیادین آنها این بود که شرایط صدق یک گزاره چیست؟ و چگونه می‌توان آنها را احراز کرد؟

زبان از منظر این گروه ابزاری تصویرگر به شمار می‌رفت که با کلمات به ارائه تصویری از جهان می‌پردازد و آن را باز می‌نماید. صدق و کذب یکسانی و عدم یکسانی تصویر با مصور بود و معنا قابلیت تشخیص این یکسانی یا عدم آن. اگر کژتابی‌های زبان دستوری (Gramatic language) به نحوی اصلاح می‌شد، می‌توانست نقش این ابزار را ایفاء کند. بنابراین، این نحله به دنبال ساخت زبانی صوری (formal language) با الگوبرداری از زبان دستوری رفتند تا تصویر دقیق تناظر جهان - زبان در آن امکان‌پذیر باشد. پژوهش‌های این گروه نمی‌توانست بازتاب چشمگیری در معناشناسی ناشناخت‌گرایانه داشته باشد چراکه متافیزیک ناواقع‌گرایی ناشناخت‌گرایی جایی برای بازنمایی زبانی واقعیت باقی نمی‌گذاشت چرا که اساساً چنین واقعیتی وجود نداشت.^۶

اما شاخه دیگر با ویتگنشتاین دوم آغاز و توسط آستین (گرایس) (Grice) و سرل (Searle) پی‌گیری شد. آنها نسبت معنا و کاربرد را می‌کاویدند و سؤال اساسی آنها این بود: نسبت بین معنا و کاربرد یا نسبت بین معنا و نیت و اغراض گوینده در یک اظهار چیست؟ زبان نزد این گروه ابزار تولید اصواتی بود که ذهنیت گوینده را آشکار می‌کرد. در اینجا معنا تابعی از کاربرد و کار برد تابعی است از نیت گوینده. بنابر این زبان نقش جدید دیگری یافت که زبان دستوری نمی‌توانست آن را ایفا کند. در زبان دستوری وجوه خبری، التزامی، پرسشی، امری و... را تنها

می‌توان با جملاتی خبری، التزامی پرسشی و امری بیان کرد. اما در زبان جدید این تناظر برقرار نیست و جملات ناظر به یک وجه از زبان دستوری می‌توانند وجهی دیگری ازین زبان را بیان کنند مادام که گوینده با اظهار وجه اول، وجه دوم را مراد کرده باشد. این نشان می‌دهد با زبانی غیر از زبان دستوری مواجه‌ایم، زبان کاربردی (pragmatic language). یادمان باشد تنها در زبان دستوری است که جملات معنای تثبیت شده‌ای دارند و در زبان کاربردی این اصل نقض می‌شود. آنچه باید بسیار به آن توجه داشت آنست که در زبان کاربردی، هر جمله را باید اصواتی در نظر گرفت که گوینده از دهان خود خارج می‌کند (speaker voice) و معنا را تا آن حد باید به او وابسته دانست که حتی تن صدایش می‌تواند نقشی تعیین‌کننده داشته، معنای جدیدی بیافریند. معنای جمله تنها از طریق نیت گوینده فهم می‌شود و بس. در این زبان ما با جمله (sentence) یا گزاره (preposition) مواجه نیستیم بلکه با اظهار (utterance) یا کنش گفتار (speech act) مواجهیم. که البته دیدگاه آستینی، آنچنان که بدنبال می‌آید، آنها را نهایتاً یکسان اعلام می‌کند. باری، با این توضیحات کاملاً روشن می‌شود که چرا اگر کسی زبان اخلاق را زبان کاربردی بداند، صرف خبری بودن جملات اخلاقی نقشی در معنای آن بازی نمی‌کند و نمی‌تواند تنگنایی معناشناختی را به آنها تحمیل کند.

اما نکته بسیار مهم دیگری که باید مد نظر داشت نقش اصلی دیگری (غیر از محتوای گزاره ای) است که مهمترین عنصر زبان دستوری یعنی جمله خبری یا گزاره با اظهار، به خود می‌گیرد یعنی: حکم - تصدیق (assertion). نقشی که جویس با عبارتی نسبتاً تحذیری این گونه توصیفش می‌کند: "نکته انتقادی و غالباً مغفول آن است که حکم - تصدیق مقوله‌ای دستوری یا معنا شناختی نیست" (جویس ۱۳۹۶ صفحه ۴۹). جمله ساده "هوا بارانی است" را اینک باید دوگونه فهم کرد: اگر آن را عنصری از زبان دستوری در یک متن بشمار آوریم خبر است و معنای آن محتوای گزاره‌ای (propositional content) آن است و چنانچه آن را اظهار کنیم، علاوه بر محتوای گزاره ای، یک حکم است که با محک آستینی می‌توان آن را به صورت "بدین وسیله تصدیق می‌کنم که هوا بارانی است" فهم کرد یعنی اظهار گزاره، بار یا نیروی حکمی - تصدیقی (assertoric force) به آن می‌دهد. تمایز بین محتوای گزاره‌ای و نیروی حکمی - تصدیقی، اول بار توسط فرگه در مقاله اندیشه^۷ مطرح شد. وی اعلام کرد در گزاره شرطی، مقدم و تالی، هیچیک دارای نیروی حکمی - تصدیقی نیستند و این نیرو را تنها می‌توان به کل گزاره شرطی نسبت داد. بنابر این گزاره هوا بارانی است و مقدم گزاره شرطی اگر هوا بارانی است آنگاه

زمین تر می شود در عین یکسانی ساختاری (نحوی) تمایز معنایی ظریفی دارند. اولی دارای نیروی حکمی است در حالیکه دومی فاقد آن است.

در فهم درست مسئله فرگه-گیچ این تمایز را باید مد نظر داشت که در قسمت بعد به آن خواهیم پرداخت.

این توضیحات از آن رو اهمیت پیدا می کنند که معناشناسی های ناشناخت گرایانه را باید، بازتاب فلسفه تحلیل زبانی در زبان اخلاق به شمار آورد.

در ادامه باید، به تبیین کوتاهی در باب اظهارات انجام گرانه و کنش گفتارها در سنت فلسفه تحلیل زبان پردازیم و به درکی درست از آنها نائل آییم چرا که فیلسوفان اخلاق عموماً، اینک، جملات اخلاقی را یکی از آن دو بشمار می آورند.

به این عبارت دقیق براین مگی توجه کنید:

وقتی کسی از زبان استفاده می کند قضیه دو جنبه دارد: جنبه موردی و جنبه فاعلی. در جنبه اول، رابطه زبان را با جهان در نظر می گیریم و در جنبه دوم به رابطه زبان با گوینده یعنی به نیات و مقاصد استفاده کننده از زبان می پردازیم و می پرسیم این گفته ها برای چیست؟ گوینده در آنچه می گوید دست به چه "کاری" زده است؟ (فولادوند، ۱۳۷۴: ۳۳۲).

پس گاهی با استعمال جملات کاری انجام می دهیم.

دانستیم زبان در سنت تحلیل زبانی کاربردی است و مفهوم محوری و نقطه شروع این نحله را باید کنش گفتارها در نظر گرفت و توجهی که آستین به آنها کرد. او بیان کرد اظهارات اخباری لزوماً صادق و کاذب نیستند و از مثال هایی چون: قول می دهم، تشکر می کنم، تبریک می گویم. .. در نشان دادن آن استفاده کرد. آنچه به وضوح در این مثال ها می بینیم آن است که در آنها به جای آنکه جمله ای بیان شده باشد، عملی انجام گرفته است. فعلی که در این اظهارها آمده، نام آن عمل است. آستین نام این اظهارات را اظهارات انجام گرانه (performative utterance) گذاشت. در وهله نخست وی تصور می کرد در زبان با دو نوع اظهارات اخباری مواجه ایم. اظهاراتی که آشکارا صادق یا کاذبند و او آنها را اظهارات اخباری (constative utterance) نامید و اظهارات انجام گرایانه که در این ادبیات به کنش گفتار (speech act) معروف شدند. ولی این نظریه او دست خوش تغییر شد. آستین پی بُرد که نمی توان مرزی دقیق بین اظهارات انجام گرانه و اظهارات اخباری ترسیم کرد. به زعم آستین تحلیل دقیق آنچه حکم کردن به چیزی یا وصف کردن چیزی است کاملاً نشان می دهد آنها همان قدر انجام کاری هستند که تشکر کردن یا تبریک گفتن. نتیجه آن شد که اگر قرار بود اظهارات اخباری به دو دسته اظهارات انجام گرایانه

و اظهارات خبری تقسیم شوند اینک تمام گونه‌های اظهار و نه فقط اظهاراتِ اخباری، اظهارات انجام‌گرایانه تلقی شدند. بنابراین، مطابق آراء آستین، اظهار هرچه باشد نوعی کنش گفتاری است. پس از آن آستین به تحلیل اظهارات یا همان کنش گفتارها پرداخت و این تحلیل‌های جدید منجر به ارائه تقسیم‌بندی جدیدی از آنها شد و آنها به دو گروه تقسیم شدند: ۱-کنش گفتارهایی که بر اساس آن حکم می‌کنیم، دستور می‌دهیم، تشکر می‌کنیم، تحسین می‌کنیم، پرسش می‌کنیم، آرزو می‌کنیم و... نام این دسته را اعمال بیان‌کنشی (illocutionary act) گذاشت و این تلقی مستلزم آن است که این نوع کنش گفتار دارای نیرو یا بار بیان‌کنشی (illocutionary force) باشد. کنش گفتارهایی مانند قول می‌دهم، تشکر می‌کنم و تبریک می‌گویم از این دسته‌اند. ۲-کنش گفتارهایی که آثار مختلفی در دیگران می‌گذارد و نقشی انگیزاننده ایفا می‌کند. این دسته را «اعمال با بیانی» (perlocutionary acts) نامید. بنابراین پاره‌ای اظهارات دارای بار با بیانی^۹ هستند. ۹ اظهارات یا کنش گفتارهایی با افعال هراساندن، متعجب ساختن، عصبانی کردن، تشویق کردن و قانع کردن جزء این دسته می‌باشد. (لایکن، ۱۳۹۹: ۲۵۵-۲۹۲ و فولادوند، ۱۳۷۴: ۳۵۲-۳۱۷).

می‌توان نظر آستین دریاب یکسانی اظهارات انجام‌گرانه با کنش گفتارها را پذیرفت یا انکار کرد اما نکته ظریفی را همواره باید مد نظر داشت. اگر اظهارات زبان کاربردی، جملات زبان دستوری محسوب شوند توجه به این نکته ضروری است که آنها ممکن است جملاتی باشند در لباس مبدل و جمله اصلی در زبان دستوری می‌تواند جمله‌ای غیر از این اظهارات باشد. به دیگر سخن آنها ممکن است در زبان دستوری به قالبی جدید ترجمه شوند. اما اگر آنها را کنش گفتار محسوب کنیم دیگر لازم نیست آنها را به قالبی دیگر یا به وجه دستوری جدید، ترجمه کنیم. در اینجا لازم است آنچه گفته شد را در قالب یک مثال تبیین کنیم. جمله ساده و خبری "برف سفید است" را در نظر بگیرید. این جمله در زبان دستوری معنایی تثبیت شده دارد که همان محتوای گزاره‌ای آن است. اما اگر این جمله اظهاری انجام‌گرانه در زبان کاربردی باشد و مثلاً در مقابل درخواست ساختن جمله‌ای سه حرفی در زبان فارسی، ارائه شده باشد مطمئناً دیگر معنا یا محتوای گزاره‌ای آن مد نظر نیست. حال اگر آن را جمله‌ای در زبان دستوری محسوب کنید نیاز به ترجمه دارد و ترجمه‌اش در زبان دستوری این است: "بدین وسیله پاسخ من به سؤال شما برف سفید است می‌باشد" اما اگر آن را کنش گفتاری محسوب کنید دیگر نیازی به تغییر جمله نیست و همان جمله آن کار را انجام می‌دهد یعنی عمل پاسخ دادن را با همان جمله انجام می‌دهیم و تغییر قالب لازم نیست. البته همچنانکه در قبل هم آمد اظهار این

جمله می‌تواند اخبار هم باشد و در این صورت به "بدین وسیله تصدیق می‌کنم برف سفید است" ترجمه می‌شود. قبلاً دیدیم که جملات خبری علاوه بر محتوای گزاره‌ای، با اظهار، می‌توانند به حکم هم تبدیل شوند.

اینک مقدمات لازم برای تبیین معناشناسی ناشناخت‌گرایانه فراهم آمده است. آنچنان که در ابتدای مقدمه آمد، فصل مشترک تمام نحله‌های ناشناخت‌گرایانه دو ادعای سلبی بود: یکی ناشناخت‌گرایی روانشناختی که بیان می‌کرد حکم اخلاقی به مثابه مقوله‌ای ذهنی حالتی شناختی از جنس باور نیست و نباید آن را حالتی در نظر گرفت که به نحوی جهان را بازنمایی می‌کند. حکم اخلاقی حالت ذهنی ناشناختی از قبیل میل، عاطفه، گرایش، خوشنودی یا عدم آن است. دومی نابازنمودگرایی معناشناختی بود که حکم اخلاقی به مثابه مقوله زبانی را اینگونه تبیین می‌کرد که: جملات اخلاقی اساساً "کارکرد" بازنمایی یا توصیف جهان را به شیوه "جملات خبری" دیگر ندارند.

مطابق با توضیحات مقدماتی، این تبیین در وهله نخست آشکار می‌کند که زبان در اخلاق نقشی کاربردی دارد. در اینجا ما با اظهار یا حکم اخلاقی مواجه‌ایم که نقشی انجام‌گرایانه دارد، نه با جمله یا گزاره اخلاقی. بنابراین، یا آنها کُنش‌گفتارند یا اگر آنها را به مثابه جمله‌ای به ظاهر خبری در زبان دستوری در نظر می‌گیریم، باید از آنها در قالبی دیگر ترجمه‌ای جدید به دست دهیم. پاسخ‌های ایجابی به سؤال "حکم اخلاقی چیست؟" در حقیقت ترجمه‌های متفاوتی است که در سنت ناشناخت‌گرایی از این احکام داده شده و نحله‌های گوناگون این مکتب فرااخلاقی را پدید آورده است. این توضیحات دو نکته را کاملاً روشن کرد. یکی معنای این عبارت جوینس که: "ناشناخت‌گرا تمام این امکانها را بر حسب چیزی که هدف کاربرد زبان اخلاق است می‌فهمد نه به عنوان امری مربوط به معنا یا دستور (گرامر) زبان اخلاق" (جوینس، ۱۳۹۶: ۴۹).

دوم آنکه اگر حکم اخلاقی را کُنش‌گفتار در نظر بگیریم نیازی به ترجمه جمله در قالبی دیگر به زبان دستوری وجود ندارد. شایان ذکر است که فیلسوفان ناشناخت‌گرای متأخر عموماً، حکم اخلاقی را کُنش‌گفتار در نظر می‌گیرند.

اینک آماده‌ایم معناشناسی ناشناخت‌گرایان اولیه را بهتر فهم کنیم. آنها همگی به اصل نابازنمودگرایی اخلاقی پایبندند و در پاسخ‌های ایجابی به سؤال دوم پاسخ‌هایشان را می‌توان این گونه تقریر کرد: احکام اخلاقی به ظاهر خبری، نزد کارنپ فرمانهایی در لباس مبدل هستند. در معناشناسی آیر تنها نقشی کاربردی ایفا می‌کنند: ابراز عاطفه. در استیونسون جملاتی

تبیین معناشناسی ناشناخت ... (سید محمد علی حجتی و محمد حسن ارجمندی) ۱۵

انگیزشی در لباس مُبدَلند و هر آنها را کُنش گفتارهایی می‌داند که فرمانهایی عام هستند. نقطه عطف در این میان، دیدگاه آیر است، چرا که نزد او حکم اخلاقی تنها ابراز تمایل است و بس (رک: همین مقدمه بخش عاطفه‌گرایی آیر). ایده‌ای که در همه نحله‌های ابرازگرایانه بعدی نیز حفظ شد.

اما اگر احکام اخلاقی را کُنش گفتار در نظر بگیریم در معناشناسی کارنپ، آیر و هر آنها بیان کُنش (illocutionary acts) هستند و در استیونسون کُنش با بیانی (perlocutionary acts).

اما تهی شدن احکام اخلاقی از محتوای گزاره‌ای یا معنا (ناباز نمودگرایی معناشناختی) ناشناخت‌گرایان را با مشکل بسیار جدی و پیچیده مسأله فرگه - گیچ مواجه کرد که شکل اولیه ناشناخت‌گرایی قادر به پاسخگویی آنها نبود. اینک با مقدمات مطرح شده آماده‌ایم تا به ارائه تصویری دقیق از مسئله فرگه - گیچ پردازیم و مبتنی بر آن به فهمی دقیق از معناشناسی ابرازگرایانه بلکبرن و پسا بلکبرن دست یابیم که اصولاً متأثر از آن مسئله و در جهت پاسخ گوئی به آن شکل گرفت.

۴. طرح دقیق مسئله فرگه - گیچ

جان سرل در سال ۱۹۶۲ در مقاله معنا و کُنش گفتارها (Meaning and Speech acts) و پیتر گیچ در سال ۱۹۶۵ در مقاله حکم - تصدیق^{۱۰}، مستقل از یکدیگر اعتراضی تقریباً یکسان را نسبت به دیدگاه‌های زبان‌شناختی ناشناخت‌گرایان اولیه صورت‌بندی کردند و معناشناسی غیرتوصیفی آنها از احکام اخلاقی را به چالش کشیدند.^{۱۱}

نظر به اینکه گیچ در مقاله‌اش مبنای اعتراض را به تمایزی نسبت داد که فرگه بین حکم - تصدیق و محتوای گزاره‌ای یا به تعبیر امروزی آن، بین نقش انجام‌گرانه و محتوای گزاره‌ای جمله ایجاد کرده بود (Frege 1948)، این اعتراض در ابتدای ادبیات این بحث به مسأله فرگه - گیچ معروف شد اما فرآیند پاسخگویی به این مسئله نشان داد ریشه اصلی مشکل، ارائه معناشناسی جملات مرکب و پیچیده‌ای است که احکام اخلاقی (البته با تقریر جدید ناشناخت‌گرایان از آنها) را در خود جای داده‌اند، از این رو اینک در ادبیات بحث از معناشناسی ناشناخت‌گرایانه به «مسأله درونه‌ای»^{۱۲} شهرت یافته است.

مسأله فرگه - گیچ به مناقشه‌ای دوران‌ساز در تاریخ ناشناخت‌گرایی بدل شد و نقشی بی‌بدیل در شکل‌دهی نحله‌های جدید ناشناخت‌گرایی ایفاء کرد. مارک شرودر یکی از مهمترین شارحان مسأله "آن را مشهورترین و بغرنج‌ترین مسأله‌ای که هر دیدگاه ناشناخت‌گرایانه با آن

مواجهه است" (Glanzberg, 2018: 597) معرفی می‌کند و بهترین تصویر خلاصه از تاریخ مسأله را نیز می‌توان در این عبارت سیاست دید که:

هرچند ابرازگرایی‌های معاصر ممکن است از مشکلی که در ابتدا (توسط گیچ) مطرح شد اجتناب کنند کارهای اخیر در فرااخلاق نشان می‌دهد که نگرانی‌های گیچ در واقع نشانه‌های یک مشکل بسیار عمیق‌تر بوده است که در واقع می‌تواند صورت‌های گوناگونی داشته باشد (Sias, 2014).

به استدلال زیر توجه کنید:

- سعادت غایت زندگی انسان است.

- غایت زندگی انسان مرگ است.

بنابراین: سعادت انسان، مرگ است.

به وضوح می‌توان گفت استدلال نامعتبر است چراکه نتیجه، گزاره‌ای نادرست است علی‌رغم اینکه مقدمات درستند (معادل بودن سعادت با مرگ). طبیعی است پرسشی پیش می‌آید: دلیل عدم اعتبار این استدلال چیست؟

در باب دلیل عدم اعتبار استدلال به سادگی پاسخ گفته‌اند که واژه «غایت» در مقدمه اول به معنای هدف است و در مقدمه دوم به معنای آخرین رویداد. همچنین زندگی در مقدمه دوم زندگی این جهانی و در مقدمه اول اعم از آن است؛ یعنی الفاظ مشترک در مقدمات استدلال، معنایی یکسانی ندارند و این امر پیوند بین مقدمات برهان را قطع می‌کند و شرطی از شروط اعتبار استدلال نقض می‌نماید. این مغالطه در منطق شناسایی شده و به مغالطه اشتراک لفظ یا مُبهم‌گویی (equivocation fallacy) مشهور است (خندان، ۱۳۸۰: ۴۵).

بنابراین، یکی از شرایط لازم برای اعتبار یک برهان آن است که پیوند میان مقدمات آن حفظ شود و این امر مبتنی بر آن است که عبارات زبانی مشترک در مقدمات، معنایی یکسان داشته باشند. بنا بر این، اگر با استدلالی معتبر مواجه باشیم مطمئناً عبارات زبانی مشترک، معنایی یکسان داشته‌اند.

با این مقدمه به سراغ دو استدلال دیگر می‌رویم که به لحاظ فرم یکی از معتبرترین استدلال‌ها منطقی یعنی وضع مقدم هستند.

۱. هوا بارانی است.

۲. اگر هوا بارانی باشد آنگاه کشاورزان خوشحال می‌شوند.

بنابراین: کشاورزان خوشحال می‌شوند.

الف- دروغگویی بد است.

ب- اگر دروغگویی بد است آنگاه دروغگویی به همسر بد است.

بنابراین: دروغگویی به همسر بد است.

قاطعانه می‌توان گفت هر دو استدلال معتبرند. بنابراین، مغالطه اشتراک لفظ در آنها رخ نداده است. این نکته را تا پایان این بخش باید مد نظر داشت.

ابتدا به تحلیل اعتبار استدلال اول می‌پردازیم و بعد استدلال دوم را بررسی می‌کنیم تا مشخص شود آیا ممکن است با قبول معناشناسی ناشناخت‌گرایانه از جملات اخلاقی با مشکلی جدی مواجه شویم؟

وقتی گزاره (۱) یعنی هوا بارانی است را اظهار می‌کنیم در حقیقت تصدیق یا حکمی (assertion) را بیان کرده‌ایم، از این رو اگر هوا بارانی باشد حکم ما درست و در غیر این صورت نادرست است. اما همین گزاره در مقدم گزاره شرطی (۲) نیز دیده می‌شود. به وضوح اگر کسی گزاره (۲) را اظهار کند هیچ اطلاعاتی در باره وضعیت هوا به ما نمی‌دهد. او می‌تواند به طور منسجم (۲) را بدون داشتن هیچ نوع آگاهی در باره بارانی بودن یا نبودن هوا اظهار کند و حتی چنانچه هوا بارانی هم نباشد نمی‌توان گفت گوینده اظهار نادرست داشته است. این نشان می‌دهد مقدم (۲) تصدیق یا حکمی را در باره بارانی بودن هوا بیان نکرده است. از این رو اعتبار استدلال وضع مقدم اول هم هیچ ارتباطی به آگاهی ما از وضعیت هوا ندارد. در اینجا این پرسش برجسته می‌شود که آیا مقدم شرطی همان گزاره در جمله اول را بیان میکند تا استدلالی در قالب وضع مقدم شکل گیرد؟ به تعبیر دیگر آیا پیوند بین دو جمله استدلال شکل گرفته است؟ آنچنان که دیدیم بار حکمی (assertoric force) (۱) با مقدم گزاره شرطی متمایز بود، به همین دلیل نمی‌تواند عامل پیوند باشد ولی در عین حال، اعتبار استدلال نشان می‌دهد پیوندی بین دو مقدمه برقرار است.

از اینجا ویژگی دیگری از گزاره که عامل پیوند است شناسایی می‌شود: محتوای گزاره‌ای یا معنای گزاره. مقدمه اول و مقدم گزاره شرطی (۲) گرچه به لحاظ نیروی حکمی-تصدیقی متمایزند ولی به لحاظ محتوای گزاره‌ای یا معنا یکسانند و این یکسانی عامل اعتبار استدلال است. همچنان که در بخش قبل دیدیم تفکیک بین این دو ویژگی یک گزاره را گپیچ به فرگه نسبت می‌دهد و آن را نکته فرگه‌ای می‌نامد.

اینک به سراغ استدلال معتبر دوم برویم. شک نیست که این اعتبار نشانگر نوعی یکسانی و در نتیجه پیوند بین (الف) و مقدم گزاره (ب) است. گیچ ادعا می‌کند معناشناسی‌های ناشناخت‌گرایانه راه را بر این یکسانی و پیوند مسدود می‌کنند و بنابراین، اعتبار این استدلال، نادرستی آن معناشناسی‌ها را آشکار می‌کند. تحلیل استدلال دوم کمی متفاوت از استدلال اول است ولی باز همان روش را اعمال می‌کنیم. می‌دانیم نزد ناشناخت‌گرایان جمله الف: دروغگویی بد است، اساساً فاقد محتوای گزاره‌ای و معنا است (نابازنمودگرائی معناشناختی) و با اینکه اخبار هم نیست و نقش تصدیقی ندارد اما نقشی انجام‌گرانه دارد و اظهارش تنها ایفای همین نقش است. به تعبیر دقیق‌تر اظهارات اخلاقی از جمله (الف)، اظهاراتی انجام‌گرانه یا کُش‌گفتارهایی هستند که برای ابراز حالات ناشناختی مثل عواطف، تحسین و... و به طور کلی تأیید و عدم تأیید^{۱۳} به کار گرفته می‌شوند یعنی آنها یا عمل بیان‌کنشی هستند یا عمل با بیان‌کنشی. با این توضیح به سراغ (ب) می‌رویم. در گزاره "اگر دروغگویی بد است آنگاه دروغگویی به همسر بد است" هیچ گرایشی در باره دروغ گفتن (یا حتی دروغ نگفتن) ابراز نمی‌شود، این اظهار می‌تواند مستقل از تأیید یا عدم تأیید بد بودن دروغگویی، اظهاری مورد تأیید گوینده باشد.

مطابق تحلیل قبل این بدان معناست که به محض قرار گرفتن حکم اخلاقی درون گزاره شرطی به عنوان مقدم، بار انجام‌گرانه خود را از دست می‌دهد. از اینجا مشکل خودش را نشان می‌دهد. مطابق آرای معناشناختی ابرازگرایان، از طرفی مقدمه الف و مقدم مقدمه ب پیوندی معنایی ندارند چرا که اساساً فاقد محتوای گزاره‌ای هستند. از طرف دیگر، مقدم ب بار انجام‌گرانه‌اش را به دلیل واقع شدن در گزاره شرطی از دست داده است. پس هیچ وحدت معنایی میان مقدمه الف و مقدم مقدمه ب برقرار نیست و این تمایز معناشناختی میان (الف) با مقدم (ب) ارتباط مقدمه اول و دوم را قطع می‌کند در حالیکه اعتبار استدلال این انقطاع را نشان نمی‌دهد.

هر چند پاسخ‌های اولیه به این مشکل، از جمله پاسخ‌های بلک‌برن، روی شکلی از مسأله تمرکز داشتند که گیچ تصویر کرده بود (اعتبار وضع مقدم) اما همچنانکه تحلیل مسئله، خود، نشان می‌دهد و مارک شرودر نیز بر آن تأکید می‌کند (Schroeder 2008)، این مشکل ربطی به صدق یا منطقی یا استدلال یا قاعده وضع مقدم یا صرفاً قرار گرفتن یک حکم اخلاقی درون یک گزاره شرطی ندارد. بلکه مشکل آنجا آشکار می‌شود که یک حکم اخلاقی درون گزاره بزرگتری جای می‌گیرد و نقش انجام‌گرانه‌اش را از دست می‌دهد در حالی که از مفاد معنایی نیز

تهی است. به طور کلی اگر معناشناسی اختیار شده برای گزاره‌ها، محتوای گزاره‌ای را به مثابه معنای گزاره، حفظ کند، پیوند معنایی گزاره، در درون و بیرون گزاره بزرگ‌تر توسط این محتوا حفظ می‌شود ولی اگر گزاره از محتوا تهی شود و برای گزاره، تنها وجهی حکمی - تصدیقی یا انجام‌گرانه باقی بماند، همچنانکه در معناشناسی ناشناخت‌گرایان از احکام اخلاقی اینگونه است، مشکل بغرنج و پیچیده اختلاف معنایی گزاره در درون و بیرون جملات بزرگ‌تر پیش می‌آید. به تعبیر دقیق‌تر معناشناسی ابراز‌گرایان از جملات اخلاقی راه را بر هرگونه ایفای نقش معنای برای آنها درون جملات بزرگ‌تر مسدود می‌کند. از این رو به دلیل تغییر شکل یافتن ماهیت مسأله، مشکل فرگه - گیچ در صورت جدید به «مشکل درونه‌ای» تغییر نام یافته است و اینک در ادبیات بحث تنها به این نام شناخته می‌شود.

از طرفی دیگر، ما به سادگی احکام اخلاقی را، مانند سایر گزاره‌ها، درون جملات بزرگ‌تری جای می‌دهیم و در فهم آنها دچار مشکل نمی‌شویم. به این گزاره‌ها توجه کنید: آیا دروغگویی همواره نادرست است؟ ممکن است همیشه دزدی نادرست نباشد؟ اگر دروغگویی بد است آنگاه دزدی هم بد است. هم وفای به عهد خوب است و هم راستگویی. یا راستگویی خوب است یا مصلحت‌اندیشی. من باور دارم دزدی بد است. دغل‌بازی نادرست است حتی اگر کسی متوجه آن نباشد. چنین نیست که راستگویی همیشه خوب است و ...

اگر آموزه‌های معناشناسی ناشناخت‌گرایانه را کنار بگذاریم، جملات فوق که در برخی از آنها از ادات و جهات منطقی نیز استفاده شده برای همگان معنای روشنی دارند، در عموم کتاب‌های اخلاقی یا حتی زبان روزمره عامه استفاده می‌شوند و بعید است کسی بگوید معنای آنها را نمی‌فهمد. بنابراین، معناشناسی ناشناخت‌گرایان هر چه باشد باید بتواند چرائی این موضوع را تبیین کرده، زبان اخلاق را به زبان واقع‌گرایانه بسیار نزدیک کند چراکه نمی‌تواند درک عرفی از زبان اخلاق را به کلی کنار بگذارد.

آنچه گذشت نشان می‌دهد ناشناخت‌گرایان در ارائه معناشناسی با محدودیت‌هایی جدی مواجه‌اند و معناشناسی آنها باید شرایطی را برآورده کند که البته تاریخ این مسئله نشان داده است که برنامه فلسفی به غایت دشواری هم بوده است. به نظر می‌رسد بهترین دسته‌بندی از این شرایط به تقریر وجن‌روجن (با پاره‌ای از تغییرات و اضافات توضیحی نسبتاً مفصل از نویسنده مقاله) به قرار زیر است:

۱. صحت معناشناختی (semantic completeness): معناشناسی ناشناخت‌گرایانه ملزم به تولید معنایی برای جملات پیچیده است که با کاربرد آنها در بیان نگرش تناسب دارد. این

شرط بیان می‌کند ناشناخت‌گرایان در تولید معنای جملات پیچیده باید پایبند به ابراز گرایش بودن جملات اتمی اخلاقی باشند و نمی‌توانند به کلی معناشناسی جملات پیچیده را از جملات اتمی جدا کنند. وانگهی آنها با محدودیت دیگری که قبلاً ذکر شد مواجهند، باید معنای تولیدی به گونه‌ای باشد که با درک عرفی و عامه از جملات اخلاقی ناسازگاری نداشته باشد.

۲. ترکیب‌مندی (compositionality) به طور کلی در معناشناسی، تبیین اینکه چگونه معانی ساختارهای پیچیده‌تر، تابعی از معنای اجزاء آن است را «مسئله ترکیب‌مندی» می‌نامند. ساختارهای پیچیده احکام اخلاقی می‌توانند درونه‌ای باشند یا با استفاده از رابط‌های زبانی ساخته شده باشند. وقتی از ترکیب‌مندی بحث می‌شود، منظور معناشناسی ساختارهای دوم است. در زبان دستوری فهم جملات جدید به این دلیل ممکن است که جملات و رابط‌ها در آنها همواره یک نقش معنایی معین دارند. ما از «و»، «یا» و «اگر آنگاه» و. در همه جملات، فهمی یکسان داریم وانگهی جملات اتمی در زبان دستوری معنایی واحد و تثبیت شده دارند و براین اساس است که در ساختارهای مرکب، فهم جمله ترکیبی تابعی از فهم جملات اجزاء می‌شود و از این جهت است که کاربر آگاه به زبان با آگاهی از معنای جملات و کاربرد واحد این رابط‌ها به فهم جملات جدید نائل می‌آید. این اصل یکی از مؤلفه‌های معناشناختی تابع صدقی بودن (truth functional) گزاره‌های منطقی نیز است. اما چه در زبان دستوری و چه در زبان صوری این رابط‌ها، معنا یا محتوای گزاره‌ای را به هم پیوند می‌دهند که در بیرون یا درون ساختار ترکیبی تفاوت معنایی ندارند. از اینجا مشکل معناشناسی ابرازگرایانه خودش را نشان می‌دهد. اگر احکام اخلاقی فاقد محتوای گزاره‌ای هستند و اگر آنها بیرون ساختارهای ترکیبی تنها نقشی انجام گرانه دارند و درون ساختارها نمی‌توان این نقش را برایشان در نظر گرفت، ناشناخت‌گرا ناگزیر است به دو پرسش پاسخ دهد: گزاره‌های ترکیب‌مند از احکام اخلاقی چه نقش معناشناسانه‌ای دارند؟ وانگهی این نقش معناشناسانه چگونه تابعی از معنای اجزاء آنها است؟ شاید ترکیب‌مندی را باید بغرنج‌ترین مسأله معناشناختی ناشناخت‌گرایان به حساب آورد و از همین رو است که این اصطلاح تبدیل به یکی از اصطلاحات مهم ادبیات ناشناخت‌گرایانه شده است.

۳. کفایت منطقی (logical adequacy): شرط ۱ و ۲ باید به گونه‌ای اعمال شود که روابط منطقی‌ای که به طور شهودی بین جملات اخلاقی برقرار است حفظ و تبیین شود؛ یعنی

معنای جملات پیچیده و ترکیب‌مند باید اولاً به معناشناسی جملات اتمی اخلاقی پایبند باشند، ثانیاً جملات پیچیده و ترکیب‌مند تابعی از معنای جملات ساده معرفی کنند و ثالثاً با درک عرفی از زبان اخلاق ناسازگار نباشند و در عین حال برهانهای منطقی را مخدوش نکنند و مشکلی شبیه مشکل فرگه - گیچ پیش نیاورند. به تعبیر دیگر اگر برقراری دو شرط اول، برهانی منطقی همچون وضع مقدم (مشکل فرگه - گیچ) را نامعتبر سازد، آن معناشناسی را باید کنار گذاشت. (Van Roojen, 2013)

تذکار نکته‌ای در اینجا ضروری است. می‌دانیم در زمان ارائه شکل خاصی از مسأله درونه‌ای یعنی صورت فرگه - گیچی آن، گیچ دل‌مشغول منطق تکلیف بود و می‌خواست در منطق جایی برای اخلاق باز کند تا استدلال منطقی مبتنی بر احکام اخلاقی ممکن شود. راهی که تصور می‌کرد معناشناسی ناشناخت‌گرایانه آن را مسدود کرده است و با طرح مسأله درونه‌ای با تقریر خود توانست این موضوع را آشکارا به نمایش بگذارد. ناشناخت‌گرایان هم با پاسخ به آن مسئله در اصل به دنبال باز گرداندن اعتبار عقلانی احکام اخلاقی بودند. بنابراین، اینکه تأملات در باب مسأله نشان داد ماهیت و ریشه اصلی مسأله درونه‌ای، معناشناختی و نه منطقی است نباید این تصور نادرست را ایجاد کند که این مسأله برای منطق احکام اخلاقی مشکلی ایجاد نکرده است. می‌توان مشکلات منطقی را اهم مشکلات آن معناشناسی دانست. بنابراین بی‌وجه نیست که برخی گفته‌اند

مسأله فرگه - گیچ را اینک باید به مثابه اصلی‌ترین آزمون برای عقلانیت دیدگاه‌های ناشناخت‌گرایانه فهم کرد... اگر پاسخی مثبت برای مسئله یافتیم عملاً استدلال‌های اخلاقی ناشناخت‌گرایانه اهمیت می‌یابند و در مقابل، اگر راه حلی برای مشکل یافت نشود تنها گزینه‌ای که برای استدلال اخلاقی باقی می‌ماند یا شناخت‌گرایی است یا کنار گذاشتن اخلاق از قلمرو عقلانیت (Marturano, 2005).

اینک لازم است به دو نکته اشاره شود که شایسته است مد نظر خواننده محترم باشد: اول آنکه این مباحث همچنان که ملاحظه می‌شود ناظر به صحت یک برهان (soundness) که بحثی منطقی نحو‌شناسانه (syntactical) است نبوده بلکه ناظر به اعتبار برهان (The validity of the argument) است که بحث منطقی معناشناسانه (semantical) است.

دوم آنکه باید اشاره‌ای هرچند اجمالی به پاسخ‌هایی داشته باشیم که در تاریخ ناشناخت‌گرایی به مسئله فرگه - گیچ داده شده است تا خواننده محترم دریابد مبتنی بر درک و دریافت صحیح و دقیق از مسئله خصوصاً شرایط پسینی معرفی شده توسط ون‌روجن چگونه

نقاط ضعف و قوت پاسخ‌ها نمایان می‌شود. اولین پاسخ به هر و منطق امری او مبتنی بر تفکیک وجه حکایی (phrastic) از وجه اشاری (neustic) جملات باز می‌گردد. محتوای وجه حکایی را باید وضعیتی به شمار آورد که از نحوه بودن جهان خبر می‌دهد اما نه به آن شکلی که یک گزاره خبری بازنمودی این کار را انجام می‌دهد و وجه اشاری بار شدن وجوه زیبایی است بر وجه حکایی. پاسخ هر از دو جهت بسیار حائز اهمیت است: یکی آنکه پیش از طرح مسئله فرگه - گیچ توسط پیتر گیچ به مشکل منطقی حاصل از اصل نابازنمود گرایی معناشناختی پی برده بود. دوم آنکه مسیر پاسخ را به ناشناخت گرایان نشان داده بود. گام دوم را بلکبرن مبتنی بر دو تنز ایده سازی گرایی معنایی (ideationalism semantic) و شبه واقعگرایی (Quasi-realism) و صورت‌بندی متافیزیک فرا فکنی گرایی (Projectionism) برداشت و با استفاده از آن استعداد صدق (Truth aptness) را جایگزین محتوای گزاره‌ای کرد تا پیوند مقدمات قاعده وضع مقدمی که گیچ مطرح کرده بود را ممکن کند.^{۱۴} پس از آن فیلسوفان فرا اخلاق ایده جایگزینی استعداد صدق به جای محتوای گزاره‌ای بلکبرن را حفظ کرده ولی صدق حداقلی (Deflationary (minimalism)) را جایگزین ایده متافیزیکی فرا فکنی گرایی کردند. این دو پاسخ هرچند شرط کفایت منطقی و نروجن را تامین می‌کنند اما از تامین شرایط صحت معناشناختی و ترکیب‌مندی ناتوانند. از اینجا مشخص می‌شود که چرا بلکبرن در پاسخ دوم^{۱۵} خود گرایش‌های مرتبه بالاتر را مطرح می‌کند. این پاسخ به دنبال تامین دو شرط اول بود ولی هم‌چنان ناقدان اشاره کرده‌اند از تامین شرط سوم یعنی کفایت منطقی ناکام می‌ماند. باید دانست هر سه پاسخ یاد شده قابلیت پاسخ به شکلی از مشکل را داشتند که گیچ مطرح کرده بود اما موفق به حل مسئله درونه‌ای نمی‌شدند یعنی از ارائه یک معناشناسی منقح با شرایطی که و نروجن صورت بندی کرده بود، ناتوان بودند. پاسخ‌های مرحله چهارم پاسخ‌های نظریات پیوندی هستند (که شبیه ایده‌های هر) برای جملات اخلاقی معنایی بازنمودی را در نظر می‌گیرند ولی در عین حال معتقدند این جملات حالتی ناشناختی را هم ابراز می‌کنند. اما نظام‌مندترین پاسخ به این مسئله که بیش از سایر پاسخ‌ها مقبولیتی عام یافت، توسط گیبارد مبتنی بر ابرازگرایی نقشه محور مطرح شد. او برای تبیین معناشناسی جملات اخلاقی متأثر از کریکی به ساخت یک مدل از نظامی صوری می‌پردازد که در آن جهان‌های ممکن، باورها را بازنمایی می‌کنند و از مجموعه طرح‌ها برای بازنمایی گرایش به متعهد بودن به طرحی خاص استفاده می‌شود. در این نظام صوری معنای احکام پیچیده و روابط منطقی بین آنها تابعی است که آن احکام را به

جملاتی که ابراز می‌کنند، اسناد می‌دهد. بدین ترتیب گیارده معناشناسی منقحی از جملات درونه‌ای پیچیده و ترکیبی ارائه کرد.^{۱۶}

همه پاسخ‌های یاد شده به مسئله فرگه -گیچ حتی پاسخ‌های بسیار فنی گیارده مورد نقدهای جدی واقع شده‌اند و تحت نقض و ابرام‌های فراوانی قرار گرفته‌اند و هنوز مسائلی زنده در فرا اخلاق بوده، تاریخچه‌ای قابل پیگیری تا زمان حاضر دارند. نکته‌ای که در اینجا باید مورد اشاره قرار گیرد آن است که در تمامی پاسخ‌ها، نوعی معنا یا محتوای گزاره‌ای جدید برای پر کردن خلا معنایی‌ای باز تولید می‌شود که اصل نابازنمود گرایی معناشناختی برای احکام اخلاقی ایجاد کرده بود. ایده‌ای محوری، که اول بار با تفکیک وجه حکائی و وجه اشاری جملات توسط هر پا به ادبیات این بحث گذاشت. بنا بر این، اینکه می‌گویند اگرچه هر مسیر پاسخ به مسئله فرگه -گیچ را درست طی نکرد اما راهی که باید طی شود را به دیگران نشان داد، ازین جهت است (Sias, 2014).

۵. نتیجه‌گیری

اتخاذ موضعی معناشناختی در باب احکام اخلاقی، ناشناخت‌گرایان را با چالشی مواجه کرد که سرل و گیچ پایه‌گذاران معرفی آن بودند. شکل اولیه مسئله که گیچ به آن پرداخت ارائه یک برهان وضع مقدم ارتکازا معتبر از احکام اخلاقی بود که با معناشناسی ناشناخت‌گرایان اولیه از این احکام یعنی اصل نابازنمود گرایی معناشناختی ناسازگار بوده و آن را به چالش می‌کشید. تحلیل این چالش نشان داد بحران از آنجا ناشی می‌شود که قرار گرفتن حکمی اخلاقی در گزاره‌ای شرطی آن را به کلی از نقشی معنایی تهی می‌کند چرا که مطابق اصل نابازنمودگرایی معنایی این احکام فاقد معنا و محتوای گزاره‌ای هستند و مطابق با نکته فرگه‌ای نیروی حکمی -تصدیقی خود را نیز درون گزاره شرطی از دست می‌دهند. تحلیل‌های دقیق بعدی نشان داد مبتنی بر معناشناسی‌های ناشناخت‌گرایانه این تهی شدن از نقش معنایی ربطی به نکته فرگه‌ای و گزاره‌های شرطی ندارد. با این معناشناسی، احکام اخلاقی درون هر جمله مرکب یا پیچیده قرار بگیرند فاقد هر گونه نقش معنایی خواهند شد. بنابر این، ناشناخت‌گرایان موظف به معرفی یک معناشناسی کامل و منقح شدند که سه شرط صحت معنا شناختی، ترکیب مندی و کفایت منطقی را تامین کند. این مسأله در بستر تاریخ ناشناخت‌گرایی نشان از آن دارد که ناشناخت‌گرایان با پروژه‌ای بسیار پیچیده رو برو بوده‌اند. دقت در فرایند تاریخ پاسخ‌گویی به مسئله تا حال حاضر نشان می‌دهد رویارویی ناشناخت‌گرایان با مسأله‌ای بوده که از شروع

طرحش، هر پاسخی به آن، منجر به تغییر شکل آن و پدید آمدن مسئله‌ای دشوارتر شده است. شکل بسیار فنی و پیچیده پاسخ‌های اخیر به مسئله خصوصاً پاسخ گیارد به این مشکل بر اساس مدل معنایی جهان‌های ممکن کریپکی و نقدهایی که متوجه پاسخ گیارد شده است^{۱۷}، به خوبی نشان می‌دهد ارائه یک معناشناسی با شرایطی که ون‌روجن پیشنهاد کرده است تا چه اندازه می‌تواند دشوار باشد. این چالش هنوز هم ادامه دارد و آن مسئله پاسخی فیصله بخش نیافته است. نکته بسیار مهمی که از تامل در تحول این مسئله و پاسخ‌های آن بدست می‌آید آن است که به وضوح نشان می‌دهد که اگر کسی اندک تغییری در معنای جملات اتمی یک زبان بوجود آورد چگونه تمام معناشناسی آن زبان را به تلاطم می‌افکند، موضعی که آیر فارغ دلانه و بیخبرانه از عواقب معناشناسی آن نسبت به احکام اخلاقی اتخاذ کرد. باری، با این حال، ناشناخت‌گرایان گریز و گزیری از پاسخ‌گویی به این چالش ندارند چرا که علاوه بر سازگاری معنا شناختی زبان اخلاق، موضوعات مهمی چون عقلانیت احکام اخلاقی، امکان استدلال اخلاقی و پدیدارشناسی عرفی اخلاق در گرو پدیدآوردن چنین معناشناسی منقّهی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ذکر این نکته لازم است که مقاله حال حاضر اکتفا می‌کند به تبیین دقیق مسئله. به مسئله «فرگه – گیچ» پاسخهایی داده شده است. لیکن بنا نیست که در این مقاله به نقد و بررسی آنها پرداخته شود و در واقع مقالات دیگری را می‌طلبد، هر چند در انتهای مقاله (صفحات ۱۷ و ۱۸) به بعضی از پاسخها فهرست وار اشاره شده است. نکته مهم آنست که تا اصل مسئله به درستی فهم نشود فهم پاسخها و نقد آنها نیز با چالش روبرو خواهد شد.

۲. در ادبیات بحث احساس‌گرایی استیونسون نیز با تعبیر emotivism بیان می‌شود.

3. Expressivists think moral sentences are conventional devices for expressing pro and con attitudes toward their objections. In this broad sense, emotivists are expressivists. (van Roojen, 2024)

4. Broadly speaking, the term “expressivism” refers to a family of views in the philosophy of language according to which the meanings of claims in a particular area of discourse are to be understood in terms of whatever non-cognitive mental states those claims are supposed to express.

۵. نویسنده متأثر از جان سرل این تقسیم‌بندی را برگزیده است (رک. مردان اندیشه: فصل فلسفه زبان)

۶. آیر در مقدمه دوم کتاب زبان، حقیقت و منطق اشاره میکند که آنچه ناقدان در نقد بخش اخلاق کتابش ارائه کرده اند ناظر به اصول پوزیتیویسم منطقیست که با فروریختن آن این بخش از کتاب مورد چالش جدی واقع نمیشود. جالب آنکه نزدیک چهل سال بعد آیر در مصاحبه با برایان مگی باز هم به این نکته

تبیین معناشناسی ناشناخت ... (سید محمد علی حجتی و محمد حسن ارجمندی) ۲۵

اشاره میکند که پایبندیش را به اصول پوزیتیویسم منطقی از دست داده ولی همچنان به بخش اخلاقی آن کتاب پایبند است.

۷. از این مقاله سه ترجمه در زبان فارسی وجود دارد:

الف) گوتلوب فرگه، اندیشه، محمد یوسف ثانی، ارغنون، زمستان ۱۳۷۴، شماره ۷ و ۸

ب) گوتلوب فرگه، اندیشه، یارعلی کرد فیروزجائی، فلسفه فرگه، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲

ج) گوتلوب فرگه، اندیشه، طالب جابری، پژوهشهای منطقی - فلسفی - زبانی گوتلوب فرگه، نشر نی، ۱۴۰۲

8. perlocutionary force

۹. عزت‌الله فولادوند در کتاب مردان اندیشه، برگردان‌های دیگری را برای اصطلاحات مطرح‌شده در این مبحث برگزیده است و بحثی واژه‌شناختی را در این باره ارائه کرده است (فولادوند، ۱۳۷۴: ۳۳۸ و ۳۳۹)

10. Assertion

۱۱. سابقه طرح این مسئله به مقاله دیگر گیچ، *دستورات و منطق تکلیف* در سال ۱۹۵۸ باز می‌گردد.

12. The Embedding problem

اگر چه ممکن است در مباحث ریاضی معادل «جانشانی» برای اصطلاح فوق انتخاب شده باشد اما در ادبیات فرااخلاق این مسئله به مسئله درونه ای شهرت یافته و نویسنده برای مفاهیم همین معادل را انتخاب می‌کند.

۱۳. فیلسوفان فرااخلاق دو اصطلاح approval و disapproval را اینک در این ادبیات برای جامع آن حالات ناشناختی به کار می‌گیرند.

۱۴. ورود به جزئیات دیدگاه بلکبرن مقاله دیگری را نیاز دارد و در این مقاله میسر نیست. هدف از بیان این مطالب آنست که افرادی در صدد یافتن پاسخ به مسئله فرگه-گیچ برآمدند. برای آشنایی بیشتر، رک. به

Simon Blackburn, 1993, *Spreading the world*, OUP

۱۵. مقاله «معضل فرگه-گیچ و منطق طرزتلقی های مرتبه بالاتر» تنها به این پاسخ پرداخته است.

۱۶. پرداختن به دیدگاه گیبارد از گنجایش این مقاله خارج است و امید است در مقاله ای دیگر به آن بپردازم. برای آشنایی بیشتر، رک. به:

Allan Gibbard, 1990, *Wise choice and apt feeling*, CPU; Allan Gibbard, 2013, *Thinking how to live*, CPU.

17. Deontic modality 355

رک. به

کتاب‌نامه

- آیر، آلفرد ج، زبان، حقیقت و منطق، منوچهر بزرگمهر، شفیعی ۱۳۸۴
- جوینس، ریچارد، ضدواقع‌گرایی اخلاقی (دانشنامه استنفورد)، مهدی اخوان، ققنوس ۱۳۹۶
- علیزاده، بهرام، معضل فرگه-گیج و منطق طرزتلقی‌های مرتبه بالاتر، پژوهش‌های کلامی-فلسفی ۲۵(۲)، ص ۱۳۳-۱۵۹، ۱۴۰۲
- لایکن، ویلیام، فلسفه زبان، مدخلی معاصر، مهدی اخوان و مهدی رزاقی، انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۹۹
- مک ناتن، دیوی، نگاه اخلاقی، حسن میاننداری، انتشارات سمت ۱۳۸۳
- مگی، برایان، مردان اندیشه پدیدآورندگان فلسفه معاصر، عزت‌الله فولادوند، طرح نو ۱۳۷۴
- وارنوک، ج، فلسفه اخلاق در قرن حاضر، صادق لاریجانی، مرکز ترجمه و نشر کتاب ۱۳۶۸
- وارنوک، مری، فلسفه اخلاق در قرن بیستم، ابوالقاسم فنائی، بوستان کتاب قم ۱۳۸۰
- ون روجن، مارک، درآمدی جدید به فرا اخلاق، مسلم قربان بابایی - محمد زندی، مؤسسه فرهنگی طه، کتاب طه ۱۳۹۹

Blackburn, Simon (1993), Spreading the world, OUP

Blackburn, Simon (1973), Moral Realism, OUP

Frege, Gottlob, (1948), Sense and Reference, the philosophical Review, vol 57, no3

Allan Gibbard, 1990, Wise choice and apt feeling, CPU

Allan Gibbard, 2013, Thinking how to live, CPU

Glanzberg, (2018), Truth, OUP, pp. 579- 600

Marturano, Antpnio (2005) "Non-cognitivism in ethics ", Internet Encyclopedia of Philosophy

Schroeder, Mark (2008), What is the Ferge-Geach problem, Blackwell

Schroeder, Mark (2010), Noncognitivism in Ethics, Routledge

Sias, James (2014), Ethical Expressivism, Internet Encyclopedia of Philosophy

VanRoojen, Mark (2013), "Ferge- Geach objection", International encyclopedia of ethics

VanRoojen, Mark (1996), "Expressivism and Irrationality", Philosophical Review, 105, 311-355

van Roojen, Mark, "Moral Cognitivism vs. Non-Cognitivism", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Summer 2024 Edition), Edward N. Zalta & Uri Nodelman (eds.)

Woods, Jack (2018), The Frege-Geach Problem. The Routledge Handbook of Metaethics , pp. 226-242